بررسی

نگاهی به کتاب «قیقهقه شهریاری»

شهر یار نیچه‌ای باتای

سهند ستاری

با سورئالیسم کار را شروع کنیم؛ جریانی که ژرژ باتای در آغاز راه با آن همراه بود. سورئالیست‌ها در جست‌وجوی پیوندی میان فضای درونی یا یکسو و فضای طبیعت فیزیکی و فضای اجتماعی ارتباط و گفتار از سوی دیگر بودند. آنها به‌دنبال ترکیبی خیالی میان فضای درونی و فضای طبیعت و اجتماعی بودند. در حالی که سورئالیسم را به‌عنوان جنبشی ادبی می‌شناسیم، اما امروز شماری از ادعاهایی که در نیم‌قرن گذشته مطرح کرده بود، رنگ باخته است. جایگزینی شعر به‌جای سیاست، سیاست‌زدگی شعر و جست‌وجو برای رازگشایی استعلایی اگرچه همراهی باتای با سورئالیست‌ها دیری نپایید، اما این ادعاها همان نقاطی است که باتای سیاست خود را با البته درون‌مادگرای در آنجا دنبال کرد. برای مثال آنده برتون در رمان «عشق دیوانه» می‌نویسد: «اگر که شب عمیق عشق اساسی ناگهان سوراخ شده بود، اگر که ضرورت طبیعی رضایت داده بود که به ضرورتی منطقی تبدیل شود و تمام چیزها را به شفافیتی کامل آمدارد» همانطور که خود برتون نیز اشاره می‌کند بنا بود پروژه‌ای با ریشه هگلی تنها از طریق اضافهار عاطفی و بنابراین ذهنی، از طریق ستایش بیش از حد نمادها تعقیب شود. درواقع تحریف یا ارجاع‌سازی صرفا زبانی در رابطه میان سوژه‌های جمعی آمدرم؛ همان چیزی که سورئالیست‌ها کوشیدند در حوزه زندگی روزمره باز معنا را بر آن اضافه کنند، هرچند نتوانستند چیزی را تغییر دهند.

از این‌رو، رابطه باتای با سورئالیسم رابطه‌ای پیچیده بود و هرگز عضو رسمی هیچ‌یک از گروه‌های سورئالیستی نبود، هرچند با برخی افراد این حلقه از جمله آندره برتون، رابطه نزدیکی داشت. باتای با آنها بود ولی با تمام دلبستگی‌هایش از آنها دور شد و با آنها نماند. شاید به یک دلیل روشن: هیچ راهی به‌تنهایی به مبلغی زبان برای جهش از مبادله کالاها به مصرف آنها وجود نداشته و ندارد. برای باتای سورئالیست‌ها به حد کافی خوارت قراری نداشتند. آنها به متعلقات استعلایی‌شان می‌نازیدند، اما می‌ترسیدند به طراز بنیادین مسایلی چون کامجویی بیردازند. اگرچه در دهه ۱۹۳۰ باتای و برتون همزمان با انشقاق سیاسی آن دوره، با هم سازمانی سیاسی علیه فعالان جناح راست سیاسی فرانسه تشکیل دادند، اما این سازمان عمری کوتاه داشت. با تمام این اوصاف در دهه ۱۹۵۰، زمانی که سورئالیسم از هر منظر و مشروعیتی، جنبشی مرده به حساب می‌آمد، باتای از اهمیت این سنت دفاع کرد. و ایده‌های سیاسی خود را بسط داد. از این‌رو، روش باتای حتی با جدایی کامل از سورئالیست‌ها نیز شیوه آستانه‌نشینان بود؛ آستانه‌نشین سورئالیسم.

با این حال روش باتای، شیوه‌ای نیچه‌ای بود؛ شیوه او طغیانی و مخرب بود. باتای اختلافات را برجسته می‌کرد و درواقع به‌جای آنکه به‌دنبال پرکردن شکاف‌ها باشد، آنها را وسیع‌تر می‌ساخت تا آن لحظه‌ای که جرقه تلألؤی احساس قصد از یکسو به سوی دیگر بجهد؛ از زمین به خورشید؛ از شب به روز؛ از زندگی به مرگ و به همین‌سان از امر منطقی به غیرمنطقی؛ از امر بهنجار به امر نابهنجار. از این‌رو، در باتای تمامیت فضای ذهنی، فیزیکی، اجتماعی تا جایی که مرکز و پیرامون از یکدیگر متمایزند، به نحو غیرانگیزی درک می‌شود؛

قیقهقه شهریاری
ژرژ باتای
ترجمه: محدثه زارع
پویا غلامی و ایمان گنجی
ناشر: چشمه
قیمت: ۷۵۰۰تومان

هرچند مرکز واقعیت غیرانگیز خودش را دارد. مهم‌ترین مسأله‌ای که محور اندیشه سیاسی او را شکل می‌دهد.

باتای در کالج جامعه‌شناسی ایده‌های هگل و نیچه را خوانده بود. از این‌رو، نیچه و هگل پس‌زمینه هر آن چیزی است که باتای درباره امر اجتماعی و امر سیاسی به او نزدیک است. در سایه تفسیر خاصی است که از او انداخته. آنچه از هگل اقتباس کرد، رابطه میان خود و دیگری بود و نسبت این ارتباط با خشونت و درست در زمانی که فاشیسم در آلمان، نیچه را مناطق‌ری برای خود و نازیسم می‌داشت، باتای در فرانسه نیچه را به‌عنوان متفکری ضدفاشیست معرفی کرد. برای باتای اراده قدرت نیچه‌ای به معنای خواست یونانی بازسی‌گیری انرژی عظیم ضمیر یک فرد است و منع آن از حرکت بعضوی فردی است که ویرانگر و سلطه‌گر خواهد بود. باتای کوشید با این تفسیر از هگل و نیچه، بفهمد چرا بعد از انقلاب مارکسیستی و جنبش‌های آنگارد، در اتحاد جماهیر شوروی استالینیسم بر سر کار آمد و در ایتالیا و آلمان فاشیسم البته برای باتای، گفتار فاشیسم در وجود انسان محرکی برای قرباقی‌کردن خود بنا می‌کند، ولی او مشخص نمی‌کند از خودگشتگی مطرح‌شده در این گفتار اصیل نیست، بلکه به معنای قربانی‌شدن برای و در راه پیشوا است. با این‌حال کلیت تفکر سیاسی باتای را می‌توان در همین انتاجستجو کرد.

اجبار مجموعه مقالاتی از باتای درباره سیاست با عنوان «قیقهقه شهریاری» منتشر شده است. کتابی که متشکی از مقالات سیاسی با متن‌هایی است که باتای به مسأله سیاست پرداخته. مقالاتی که در آن کیش جمع‌آوری شده به دوره‌های مختلف فکری او و فعالیت‌های سیاسی‌اش بازمی‌گردد. هرچند این متون بیشتر به دوره‌های فعالیت سیاسی باتای تعلق دارد؛ متونی سیاسی‌اند که برخاسته از حاشیه سیاسی اجتماعی و انقلابی باتای بود. باتای در تمام آثارش در پی تجربه‌های انسانی است تجربه‌هایی که حدود تفکر را تداشر می‌کند از این‌رو، به تجربه‌هایی تاکید داشت که فراتر از ساحت بازنمایی در زبان است. قیقهقه، عضو اروتیک فرانی‌کرتن و احاد عرفانی: دوواقع محل تجربیاتی که او را از سورئالیست‌ها دور کرد از سوی دیگر مهم‌ترین مفهوم اندیشه سیاسی باتای، «شهریاری (حاکمیت)» است. مفهومی که نباید با شهریار ماکیاولی خلط شود. چرا که شهریار باتای دو سویه فردی و جمعی خواست جمع خواست نصف لزیاتی را ندارد. شهریار باتای بیرو نیچه‌ای است که تاکیدش در برون‌مادگرای است و تمام وجوه جنبشی را چیزی جز درجات گوناگونی از فشردگی خواست قدرت یا جهات بیشتر یا خالقیت نمی‌داند. اگرچه به نظر می‌رسد باتای از انتخابی رهامیز مواجهیم چرا که بالا این تعبیر، امر کنیز در متن یک درون‌مادگرای با در متن گونه‌ای نکحمایی وجود گرفتار می‌شود. به‌عرحال، به‌نظر می‌رسد متن‌هایی چون مقالات «قیقهقه شهریاری» را از ترکیب دو تفکر سیاسی تفکر سیاسی باتای به دست آورده‌اند. این کتاب از دو بخش تشکیل شده: بخش نخست متن‌های دوازده مقاله باتای است و بخش دوم بیشتر به مصاحبه‌هایی از الن بلیس و ژولی ولیانس درباره باتای در این کتاب مفهوم شهریاری در باتای در سنت نیچه به‌عنوان فیلسوف فرهنگ - بررسی شده است.

«خواهید دید: هدف‌های ما اهداف آینده بشریت خواهد بود»

این ولیسین بند مانیفست «بین‌الملل موقعیت‌گرایان» است. جریانی متشکل از هنرمندان آوانگارد، متفکران سیاسی و روشنفکران اروپایی که در سال ۱۹۵۷ شکل گرفت و تا سال ۱۹۷۲ دوام یافت. آنان با نظام‌های بسته ایدئولوژیک به مخالفت برخاستند و درمقابل، به زندگی واقعی، به کنش‌ها در زندگی روزمره‌گی که بطور پیوسته تجربه می‌شود، خود را تصحیح می‌کند و بازتجربه می‌شود، یعنی بر موقعیت‌های واقعی در زندگی واقعی تاکید داشتند. (مهم‌ترین اثر نظری موقعیت‌گرایان کتاب «جامعه نمایش» اثر گی دبور است.) به نظر موقعیت‌گرایان، آنچه را آنان موقعیت می‌خواندند پیش‌تر هانری لوفور، نظریه‌پرداز تمام عیار حق بر شهر، آنچه‌ها را «مومنتز» خوانده بود. اولویت زندگی روزانه در نزد لوفور همان اولویت زندگی واقعی نزد موقعیت‌گرایان بود. در سطح زندگی روزمره این مداخله در وضعیت واقعی، در وضعیت اقتصادی را می‌توان در تخصیص بهتر عناصر و زمان‌گذاری آن، در تخصیص بهتر آنچه‌ها‌ها بازگویی کرد. چنانکه بازاروی زندگی روزمره را باید در ظرفیت آن برای ارتباط، برای اطلاع‌رسانی و نیز بیش از هر چیز برای لذت‌بردن از زندگی طبیعی و اجتماعی دانست. بنابراین، لحظه‌ها در نزد لوفور یا موقعیت نزد موقعیت‌گرایان، فضا و زمانی خارج از زندگی واقعی روزمره نیست.

در دهه ۱۹۶۰ در پاریس، کانون اصلی روشنفکران اروپایی آز زمان، شاهد یک بحران وجودی بودیم؛ پاریس قدیمی دیگر نمی‌توانست دوام بیاورد و آنچه نیز جایگزینش می‌شد بیش‌ازحد ملالت‌بار و کسل‌کننده بود. در سال ۱۹۶۷ و در آستانه شعله‌ورشدن انقلاب مه ۶۸ و یکسال پس از نگارش کتابی درباره انقلاب ۱۸۷۱ پاریس، لوفور رساله‌ای درباره «حق بر شهر» را نوشت. وی آن حق یک‌فریاد و یک‌درخواست است. فریاد بدلیل آنکه واکنشی به درد وجودی بحران غمبار زندگی روزمره است و درخواست، در حقیقت، خواستن نگاه دقیق‌تر به بحران و طلب‌کردن یک‌زندگی شهری بدل است. حیاتی شهری که کمتر از خودبیگانه، معنادارتر و سرزنده‌تر و در نزد لوفور، پرتعارض و دیالکتیکی، دستخوش صیرورت و شدن و دستخوش رویاورویی و پیگیری جاودانه تازگی درکناشدنی باشد.

بنابراین، نخستین ایده‌ها درباره حق بر شهر در دهه ۱۹۶۰ هنگامی شکل گرفت که سیاست بازسازی و نوسازی شهری بعد از جنگ دوم جهانی کهنه رابه تدریج از میان برمی‌داشت و نه تا جایگزینش می‌ساخت. اما این کالبد نوی زندگی شهری در یک ساختار دوران‌سالارانه مدیریتی،

> **حق بر شهر چیزی فراتر از حق یک فرد یا گروه برای دسترسی به منابعی است که در شهر تبلور می‌یابد: حق تغییر و دگرگون‌کردن شهر برمبنای آرزوهای قلبی‌مان و حقی جمعی است، زیرا دگرگون‌سازی شهر به‌ناگزیر اعمال قدرت جمعی بر فرآیندهای شهری و ژادورشت شهرها و به نوعی شکل‌دادن اختیار بر فرآیند ژادورشت شهرها و بر شیوه‌هایی است که شهرها ساخته و بازساخته می‌شود**

تعریف و اجرا می‌شد و حاصل مشارکت شهروندان در فرآیند تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری و اجرا حاصل گفتگوی آنان نبود. در مقابل، در نزد لوفور ایده حق بر شهر هدفی است که تنها زمانی که دریافته شود آنقی که زندگی شهری را خلق می‌کنند و استمرار می‌بخشند، یعنی همین مردم کوچه و به‌گمانم حق‌شان در شکل‌گیری شهر که در بسیاری از شیوه‌های فکری، از جمله در سنت مارکسیستی، آنچه در فضای زندگی رخ می‌دهد ساساسالی تلقی در نظر گرفته می‌شود. اگر همه آن را کنکتای تلقی در نظر بگیریم سرمایه حیاتی خوشحال نیست، زیرا در این حالت به‌مثابه بخشی از پیش‌سازه سرمایه طبقاتی به آن قلمرو نزدیک نمی‌شود. به نظر من، وحدت متناقض بین تولید و تحقق در چگونگی تفکر دربارهٔ رابطه بین تولید لازم و ارزش اضافی و تحقق آن اهمیت دارد.

البته یکی از مسایل نظریه مارکسیستی این است که هیچ‌گیس حد دوم سرمایه دراید فرآیند تحقق را مطالعه نمی‌کند. همه فرآیند تولید می‌گویند اما هیچ‌کس از فرآیند تحقق بحث نمی‌کند. حد دوم، تحقق، بسیار بلکه علاوه بر آن زیادی هزینه‌های مسکن، هزینه‌هایی که باید برای اجتماعی و خدمات، کلاه‌ها، فرورفته‌گاه‌ها بپردازد، هزینه‌های بنهان تلقی، از پرداخت بهره وامهای رهنی و همه چیزهایی از این قبیل مایه نگرانی کارگر است.

پس، به تعبیر من این دو شکل مبارزه طبقاتی که در بسیاری از نظریه‌ها کاملا جدا از هم خطش می‌کشد، یک وحدت متناقض دارند. بنابراین باید که در شهرها بر سر زندگی روزمره را باید در ظرفیت آن برای ارتباط، برای اطلاع‌رسانی و نیز بیش از هر چیز برای لذت‌بردن از زندگی طبیعی و اجتماعی دانست. بنابراین، لحظه‌ها در نزد لوفور یا موقعیت نزد موقعیت‌گرایان، فضا و زمانی خارج از زندگی واقعی روزمره نیست.

در دهه ۱۹۶۰ در پاریس، کانون اصلی روشنفکران اروپایی آز زمان، شاهد یک بحران وجودی بودیم؛ پاریس قدیمی دیگر نمی‌توانست دوام بیاورد و آنچه نیز جایگزینش می‌شد بیش‌ازحد ملالت‌بار و کسل‌کننده بود. در سال ۱۹۶۷ و در آستانه شعله‌ورشدن انقلاب مه ۶۸ و یکسال پس از نگارش کتابی درباره انقلاب ۱۸۷۱ پاریس، لوفور رساله‌ای درباره «حق بر شهر» را نوشت. وی آن حق یک‌فریاد و یک‌درخواست است. فریاد بدلیل آنکه واکنشی به درد وجودی بحران غمبار زندگی روزمره است و درخواست، در حقیقت، خواستن نگاه دقیق‌تر به بحران و طلب‌کردن یک‌زندگی شهری بدل است. حیاتی شهری که کمتر از خودبیگانه، معنادارتر و سرزنده‌تر و در نزد لوفور، پرتعارض و دیالکتیکی، دستخوش صیرورت و شدن و دستخوش رویاورویی و پیگیری جاودانه تازگی درکناشدنی باشد.

بنابراین، نخستین ایده‌ها درباره حق بر شهر در دهه ۱۹۶۰ هنگامی شکل گرفت که سیاست بازسازی و نوسازی شهری بعد از جنگ دوم جهانی کهنه را به تدریج از میان برمی‌داشت و نه تا جایگزینش می‌ساخت. اما این کالبد نوی زندگی شهری در یک ساختار دوران‌سالارانه مدیریتی،

جز مبارزات شهری در پروژه‌های دگرگونی اجتماعی اهمیت دارند؟ اهمیت بازیابی فضای عمومی در جنبش‌های اجتماعی چیست؟ و در این لحظه تبیر ناهمگونی مبارزه شهری و نابرابری‌های اجتماعی، چگونه باید در مورد آنچه امکان‌پذیر است بازاندیشی کنیم؟ برای آموزه‌هایی در مورد این پرسش‌ها در ۲۴آبان۱۳۹۳ با دیوید هاروی گفتگو کردیم. هاروی استاد ممتاز انسان‌شناسی و جغرافیا در مرکز تحصیلات تکمیلی دانشگاه سیتی‌یونیورک، مدیر مرکز مکان، فرهنگ و سیاست و نویسنده کتاب‌های متعدد پیشگامانه در زمینه‌ها: اجتماعی و شهری (۱۹۷۳)، «محدودیت‌های سرمایه» (۱۹۸۲)، «فضاهای امید» (۲۰۰۰)، «تاریخچه نئولیبرالیسم» (۲۰۰۵) و «شهرهای شورشی: از حق به شهر تا انقلاب شهری» (۲۰۱۲). در این گفتگو، هاروی نشان می‌دهد که چگونه مبارزات شهری و فضای شهری و کیفیت زندگی شهری در محله‌ها برای در کل پویش مبارزه طبقاتی ضروری است. وی بر اهمیت پیوند مبارزات در پروژه‌های دگرگونی اجتماعی و دعوت به مفهوم‌سازی دوباره طبقه کارگر تاکید دارد تا نشامل همه «آن مردمی شود که زندگی شهری را تولید و بازتولید می‌کنند؛

با برای افراد و جنبش‌های دامنه‌طول دگرگونی اجتماعی و سیاسی، چرا مبارزه بر سر فضای شهری (یا فضا و تولید آن به‌طور عام) در تحقق دگرگونی اجتماعی اهمیت دارد؟

چارچوب نظری ساده‌ای به شما خواهد داد که از مطالعات و نوشته‌هایم دارید جلد دوم سرمایه بدست می‌آید استدلال ساده عمومی که مارکس انجام می‌دهد این است که ارزش اضافی و سود، در کنش تولید خلق می‌شود. البته جلد یک سرمایه که جلدی است که همه می‌خوانند به‌نمایی دارید نیست. اما حتی در جلد یکم مارکس روشن می‌کند که هیچ ارزشی نمی‌تواند وجود داشته باشد مگر اینکه در بازار تحقق یابد. بنابراین همان طور که وی در گروندریسه می‌گوید، این وحدت متناقض بین تولید و تحقق است که عملا آنچه را که به سرمایه مربوط است رقم می‌زند.

اکنون اگر در این مورد بیندیشید می‌توانید ببینید که تولید ارزش اضافی خلق می‌کند اما علاوه بر آن می‌توانید ببینید که ارزش ضرورتا در قطعاتی که تولید می‌شود محقق نشده - ارزش در جای دیگری محقق می‌شود. مثلا ارزش می‌تواند در کارخانه‌های چینی تولید شود و فروشگاه وال‌مارت در شهر کلمبوس در ایالت اوهایا و جاهای دیگر تحقق آن را رقم بزند. بنابراین شهرنشینی به شیوه‌های متعددی میان تحقق ارزش اضافی است. ارتباطی دیرزی در گردش سرمایه بین تحقق ارزش اضافی و تولید و مبارزات بر سر شهری است به همان اندازه مبارزات در فضای کار برای تولید و تحقق ارزش اضافی هست.

اکنون، کارگران می‌توانند برای دستمزدهای بالاتر و اوضاع کاری بهتر مبارزه کنند و شاید در فرآیند تولید موفق شوند اما از موضع آنجا نشان در این حالت بیل بیشتری می‌گیرند، به خلقه بازمی‌گردند و درنهایت به ناگهان بیل را بلند به شکل اجارهای بالاتر، هزینه‌های کارت اعتباری، صورتحساب تلفن و مانند آن به بورژوازی بازگردانند. بنابراین از موضع دیراه کارگر نگرانی‌های وجود دارد که صورا مربوط به آن چیزی است که در نقطه تولید رخ می‌دهد

گروه اندیشه: چهارشنبه ۲۹ مرداد «پژوهشکده فرهنگ، هنر و معماری» و «مجمع حق بر شهر باهمستان» در ادامه سلسله نشست‌های مدنی حق بر شهر، جلسه‌ای را با عنوان «دیدبه دستفروشی در شهر» برگزار کردند. هدف از برگزاری این نشست‌ها، بحث نظری پیرامون مفهوم «حق بر شهر» در پیوند با مسایل روزمره و موضوعات روز شهری در ایران و ایجاد فضای گفتوگو بین نظریه‌پردازان، متخصصان، مدیران و کنشگران شهری، نمایندگان مردم در شهر و روزنامه‌نگاران است. در این نشست پرویز صداقت، پژوهشگر اقتصاد سیاسی درباره «مفهوم حق بر شهر و تجربه شهری ما» و نسترن موسوی، کنشگر اجتماعی و پژوهشگر حقوق زنان با موضوع «تاریک و روشنی دستفروشی در متن» سخنرانی کردند و پس از آن نمایندگانی از شورای شهر و شهرداری تهران به بحث درباره دستفروشی پرداختند. این نشست به مساله حق و حقوق شهروندان در استفاده و تصرف فضا از جمله کسبه و مشارکت در تولید و بازتولید آن به‌عنوان دورکن حق بر شهر اختصاص داشت. پرویز صداقت در ابتدای سخنان خود یادی کرد از علی شعیباتی، دستفروش که در سال ۱۳۸۷ ارزش رانت اجاره‌شده بالغ بر ۱۲۷/۸۵۸ میلیاردریال و معادل ۴۴/۴درصد کل تولید ناخالص ملی کشور شده است. توجه به این ارقام و نیز دو نسبت یادشده نشان می‌دهد که لا میزان واسنجی شهرداری‌ها به درآمد حاصل از فروش تراکم به‌شدت افزایش یافته است و تابا در طی این دوره سهم رانتی که بورژوازی ساختمان از آن بهره برده افزایش و سهم رانت تعلق‌یافته به شهرداری بر اثر فروش تراکم کاهش یافته است. به نحوی که در سال ۱۳۷۰ حدود ۳۲درصد رانت ایجادشده به شهرداری تهران تعلق داشت و در سال ۱۳۸۷ این نسبت به ۱۶درصد کاهش یافته است. این روند به‌خوبی نشان‌دهنده رفتار غیرمنطقی شهرداری حتی در مقام نهاد توزیع‌کننده رانت و نیز افزایش قدرت بورژوازی مستغلات در ساختار اقتصاد سیاسی کشور بوده است. از سوی دیگر، آمار نشان می‌دهد که بیش از ۶۰خرده مساحت مازاد تراکم خریداری‌شده مربوط به ۲۰درصد از پروژه‌های ساختمانی بوده است. به این صورت مشاهده می‌شود که به‌رانت‌های حاصل از مواردی مانند فروش تراکم یا فروش تعلق‌یافته به‌شهرداری بر اساس تراکم کاهش یافته است. به نحوی که در سال ۱۳۷۰ حدود ۳۲درصد رانت ناشی از فروش تراکم در مجموع به‌نفع طبقات فرادست و زمان طبقات پایینی جامعه رقم خورده است. آمار دیگری نیز گواه همین امر است: در شرایطی که در سال ۱۳۷۵، ۲۶درصد ساختمان‌های دادوستدشده ۵۰درصد کل زمین مسکن مبادله‌شده را دانستند در سال ۱۳۸۷ این نسبت به ۲۰درصد کاهش یافته است به عبارت دیگر شاهد افزایش نابرابری در توزیع ارزش دارایی‌ها بوده‌ایم. اما مهم‌ترین تغییر منابع مالی شهرداری‌ها، ارتکاب به توجه عمومی به‌ایجاد درآمد از طریق فروش تراکم بود. در این حالی است که حق بلنک مرکزی ایران و قواعد اقتصاد متعارف لیبرالی نیز این رویکرد شرکت‌های راه‌های بلاز ایجاد انحصار و رانت‌زایی و رانت‌جویی می‌داند.

به این ترتیب، مشابه سایر شرکت‌های بلنکی حاکم بر اقتصاد ایران در این مجموعه نیز شاهد پیوند سه‌گانه بورژوازی مستغلاتی، پیمانکاری و بخش‌ها و شرکت‌هایی که در سایه با مدیریت منابع مالی مدیریت تحت شهری را در دستان خود گرفته است. همچون سایر بخش‌های اقتصادی که طی دوده گذشته شاهد گسترش روند مالی‌گرایی و گسترش و تقویت بخش مالی در اقتصاد بوده‌ایم در نهاد مدیریت شهری نیز به‌طور روزافزونی نقش نهادهای مالی روبه گسترش بوده است. به همین‌ترتیب، نخست شرکت‌های سرمایه‌گذاری و نهادهای اعتباری از دل شهرداری‌ها زاده شد و در نهایت یک بانک خصوصی حاصل تلاش مدیران شهری کلانشهرها به‌ویژه تهران برای دستیابی آسان به منابع اعتباری و مالی بود. ساختار سازمانی این بانک، همچون دیگر بانک‌های خصوصی حاکم بر سرنوشت اقتصاد ایران امروز مبتنی بر ساختار یک شرکت غول‌آسای چندرشته‌ای است و تصویری نمادین از چیرگی سرمایه مالی بر اقتصاد ایران در هیبهوندی با بورژوازی مستغلات، تجاری و پیمانکاری است.

وقتی خدمت اول گچ نهاده شد و شهرداری به‌عنوان یک نهاد عمومی به نهادی بدل شد که قرار است خودکفا باشد و شاخل اجتماعی- اقتصادی مناسب، از جمله شفافیت و نیز اعتماد اجتماعی، برای اتکای آن به منابع حاصل از مالیات و عوارض وجود نداشت، وقتی برنامه‌ها و سیاستگذاری اقتصادی کشور در منطق نادرستی ریشه گرفت که راه‌حل بورروفت از مشکلات را ایفاشت سرمایه در دستان بخش خصوصی، البته در عمل غیرموفق و مالی‌گرا می‌دانست؛ با این توهم که شاید بتوان به ارائه شاهد اثرات فوروارشی این سرمایه‌گذاری‌ها و بهره‌مندی فودوستان از آنها باشد، طبیعی است که شهرداری نیز در پی ایجاد نهادی مالی برمی‌آید که در میان بازی بازیگران بزرگ اقتصادی در کشور بازیگری توانمندتر باشد.

اکنون یک امپراتوری بزرگ مالی در سایه مدیریت شهری تهران وجود دارد که علاوه بر فعالیت بانکی شاهد فعالیت گسترده آن در حوزه‌هایی کاملا غریب با مدیریت شهری هستیم. مثلا در توضیح فعالیت برخی از شرکت‌های بزرگ وابسته به این مجموعه می‌خوانیم «موضوع فعالیت شرکت طبق مفاد ماده ۲ اساسنامه عبارت است از ایجاد تاسیس مشارکت، توسعه، تکمیل و خرید انواع کارخانجات و بنگاه‌های اقتصادی و خدماتی در بخش‌های مختلف اعم از صنعت، معدن، سیستم‌های حمل‌ونقل، فناوری، کشاورزی، بازرگانی، خدماتی، درمانی، ورزشی، ساختمانی، انرژی، مدیریتی، مشاوره‌ای و...» شرکت دیگری در همین مجموعه موضوع اصلی فعالیتش را «تاسیس، خرید، اداره، توسعه، تکمیل انواع کارخانجات و واحدهای اقتصادی تولیدی، صنعتی، معدنی، کشاورزی، خدماتی، ساختمانی...» تعریف می‌کند. دیگر شرکت به ارایه انواع خدمات بیمه‌ای می‌پردازد. به همین‌ترتیب، فعالیت‌هایی غریب مانند «انجام کلیه امور مربوط به خریدوفروش انواع پول‌های خارجی اعم از نقدی و حواله»، «ارایه خدمات مربوط به تاسیس صندوق‌های سرمایه‌گذاری، خدمات سبد گردانی و مدیریت ثروت اشخاص حقوقی و حقیقی، بازارگردانی اوراق بهادار و...»، «واگذاری انواع کالاهای سرمایه‌ای گرانقیمت، اموال، املاک، شرکت‌ها... در قالب عقود اجاره، اجاره به شرط تملیک، با فروش اقساطی»، «ارایه خدمات کارگزاری اعمال معامله‌گری و بازارگردانی در بورس اوراق بهادار» ثبت شرکت در منطقه آزاد اقتصادی کیش برای سرمایه‌گذاری در انجام کلیه طرح‌های صنعتی، خدماتی، تجارتی و...»، «انجام عملیات بازرگانی، خریدوفروش، واردات و صادرات کلیه اقلام مجاز...» و این فهرست را پایانی نیست. کمپوینش هر فعالیت اقتصادی امکان‌پذیر در چارچوب قانون تجارت و سایر قوانین جاری در موضوع فعالیت این شرکت‌ها پیش‌بینی شده است و این در حالی است که حق بلنک مرکزی ایران و قواعد اقتصاد متعارف لیبرالی نیز این رویکرد شرکت‌های راه‌های بلاز ایجاد انحصار و رانت‌زایی و رانت‌جویی می‌داند.

به این ترتیب، مدیریت شهری تهران در عمل در کنار ساختار سنتی حق بلنک مدرن یک شرکت بزرگ چندرشته‌ای را درپردارد.

در پایان می‌توان مرتبه‌سرای تهران بود و گفت «تهران‌مرد، تهران به‌مثابه شهری برای زندگی مردم؛ شهری مرکب از محله‌ها؛ شهری که در میان‌ها و خیابان‌هایش مردم؛ همه مردم؛ از هر جنسیت و قومیتی، دوستی کنند و مهر بورزند. شهری که در آن فرودستان و زنان و کودکان نیز حتی همچون فرادستان ظاهر باشند. شهری که در میان‌ها و خیابان‌هایش کودکان بتوانند بازی‌کنند. شهری که در آن فرودستان را نمی‌دانند اما نباید هم‌ترانه‌خوانی شهری آزدسرنخته بود. در برابر واقعیت غمبار مرگ شهری که در آن زیستایم و با آن خاطره‌باز می‌یابد حق بر شهر را فریاد کشید، باید حتی دوباره به این شهر داد و خواستار شهری دیگر بود شد.

تأمل

نگاهی به کتاب «در ستایش عشق»

درباره توضیح‌ناپذیری عشق

علی سالم

جنس رواکلای در ابتدای قرن بیستم مفهوم عشق را به‌صورتی بی‌سابقه می‌اعتبار کرد. رواکلای توانست هاله‌های تاریخی، تمدنی و فرهنگی حول این واژه را پاک کرده و از عشق نقش‌زدایی کند. این رویکرد اندامه‌دنده بخشی از سنت فلسفه کلاسیک بود که همواره با بدبینی به عشق نگاه می‌کرد. رواکلای، رینه احسانی به نام عشق را دارای بعدی کاملا جنسی می‌دانست. اما این همه ماجرا نبود. در دهه ۱۹۷۰ «لاکان» از شوکه‌کننده خود را مطرح کرد. «رابطه جنسی وجود ندارد». «در رابطه جنسی هر فرد به میزان زیادی تنهاست. بالطبع بعد دیگری باید در میان باشد اما سرانجام، لذت همواره لذت شما خواهد بود. رابطه جنسی جدا می‌کند. متحد نمی‌کند. این واقعیت که برهنه‌اید و دیگری را می‌فشارید نوعی تصویر متعلق به عرصه نظم خیالی است. واقعیت آن لذتی است که شما را به دورنست‌ها و بسیار دور از دیگری می‌برد». (در ستایش عشق، صفحه ۲۳) از نظر لاکان عشق مازادی است که جایگزین فقدان رابطه جنسی می‌شود. لاکان نمی‌گوید عشق سروشی بر روابط جنسی است او می‌گوید رابطه جنسی اصلا وجود ندارد. چیزی به نام تفاهم و هماهنگی در رابطه جنسی نداریم و عشق مفهوم برای جبران فقدانی که ناشی از عدم‌امکان آن رابطه است به‌صورت منمم به معادله وارد می‌شود. آن چیزی که من در چشم‌های تو می‌بینم و در چشم‌های دیگران نمی‌بینم؛ نمی‌دانم چیست، نمی‌توانم توضیحش بدهم؛ عشق همان حرف «بزن‌نیامدنی» است. همان مکث، وقفه، گسست، عدم‌تعین و گسودگی رویا بیندد است. اتفاق توضیح‌ناپذیر است. در عشق فرد به فرانسوی خویش، به فرانسوی خودشیفتگی یا می‌گذارد. در رابطه جنسی، آدمی از طریق وساطت دیگری با خود رابطه دارد. دیگری شما را در راه کشف حقیقت لذت باری می‌کند. برعکس در عشق، وساطت دیگری فی‌نفسه کافی است. ماهیت مواجهه عاشقانه همین است. آدمی می‌خواهد دیگری را از آن خود کند و او را وادار کند همانگونه که هست برای او باشد. عشق آن چیزی است که فوه تخیل به‌کار می‌گیرد تا نهی‌بودگی ایجاده‌شده به‌وسیله رابطه جنسی را بر کند. رابطه جنسی هرچقدر هم باوشکوه باشد، به نوعی بوچی و نهی‌بودگی می‌انجامد.»

عشق: امر حادث

«اگر در فلن میهمانی تو را نمی‌بندم؛ اگر آن روز اتفاقی به تماشای تئاتر نرفته بودیم؛ اگر آن روز صبح زود همزمان با طلوع خورشید به چشم‌های تو خیره نمی‌شدم اکنون اینجنین از پای درنیامده بودم.» به همین راحتی لاکان ملاک‌بسیاری و عجیب‌وغریب، رخدادی ناگهانی و حادث که همچون صاعقه سوزه را به دو بخش تقسیم می‌کند و به حیات سوژه زخم می‌زند. درست مخالف این نظر: «از چیزی که در نگاه اول چیزی می‌نامیم غالبا سوءتفاهم و اشتباهی نیست. اینجا متمدن در حرجه اول باید بتواند رولوطش را مدیریت کند؛ عشق عرصه فعل و رافرفتن بر لبه پرتگاهی شهوت‌سازی می‌شود. ساختن شهر به همان اندازه ساختن چیزها در کارخانه است. با اتفاق دیگر مواجه عاشقانه و در صورت پیروزی تکرار به‌معنایی امر خلاق اتفاق می‌افتد. هنر یک نه به ابزار عشق می‌کند یا شعری یا نامه‌ای برای مرغ‌سنم و یا تجاوزی به موضوع عشق می‌کند و به‌صورت کسی کلسند و نشانه غیبت که نشانه فوار زندگی است. درست همانطور که خدا هرروز خسیه خورشید می‌کند و هیچ یک‌بار دیگر طلوع نمی‌کند.

در ستایش عشق
آلن بدیو
ترجمه: مریم عبدالرحیم کاشی
ناشر: ققنوس
نوبت چاپ: ۱۳۹۳
قیمت: ۵۰۰۰ تومان

حقیقت؛ و بزرگ‌ترین فیلسوف زنده فرانسه می‌دانند. یک منفکر رادیکال، یک فعال سیاسی که همراهی خود را با جنبش‌های مردمی همیشه با صدایی بلند اعلام کرده. یک نمایشنامه‌نویس و این‌بار یک بدیو عاشق و عشق را در مفرض تهدیدی جدی می‌بیند و کتاب را با این جمز آرنور رمبو آغاز می‌کند: بعد عشقی را از نو در برابر دیگاتوری اجتماعی و عقلانیت قرار گیرد. حقیقتی که از طریق دانش یا معرفت نمی‌توان درک کرد و فقط در زمان رخداد، آشکار و بصیرت یابنده می‌شود. او گست را یک وضعیت قبلی مثل آنچه در انقلاب اتفاق می‌افتد را رخداد می‌داند. وقوع رخداد و آنکارشدن حقیقت در چهار عرصه رخ می‌دهد: عشق، سیاست، هنر و علم. در هنر خلق یک اثر خلاقانه یا شعری یک رژم هنری جدید و در علم اختراع یا اکتشافی شبیه کشف گالیله رخداد محسوب می‌شوند. بدیو آند دنبای امروز را جدیل دستیابی به مدیریت، علم به تکنولوژی، آفرینش‌های هنری به فرهنگ و عشق و رابطه جنسی می‌داند. بدیو تنظیم نسلیم‌پذیر رابطه جنسی را بر رابطه جنسی و عشق می‌داند. بدیو به‌دنبال ایده‌ای است که به آن می‌نگریم اما آن را نمی‌بینیم. به محض دیدنش، نابدید می‌شود. آنچه از رخداد، در یک وضعیت، باقی می‌ماند، رداها و وفاداری‌های ذهنی به آن است.

علاوه بر روانکاوی، نکته دیگری که به عشق لطمه می‌زند اعتقاد به وحدت و یکی‌شدن عشق و معشوق است که از سنت عرفی عشق نشأت گرفته است. از نظر بدیو عشق صحنه‌ای است که در آن نمایش «دو» اتفاق می‌افتد: نمایشی که در آن دو تن با همه تفاوت و تشکیک خود، یکی می‌سازند. بدیو میان‌لاشت